

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1393/12/04



موضوع: شرط مطهریت ارض

دو تا شرط گفته شد و از جمع خصوصیات که در متن آمده این است که می فرماید: «و یکفی مسمى المشى أو المسح و إن الأحوط المشى خمسة عشر خطوه و فی کفایه مجرد المماسه من دون مسح أو مشى اشکال و کذا فی مسح التراب علیها و لا فرق فی الأرض بین التراب و الرمل و الحجر الأصلی». می فرماید: درباره مشی که شرط بود برای مطهریت ارض این مشی حد خاصی ندارد. مسمای مشی کافی است. مشی صورت بگیرد با تحقق ملاک. ملاک مشی ای بود که به وسیله آن ازاله محقق بشود. این مطلبی است که اکثر یا مشهور بر اینند. «و ان کان الاحوط المشى خمسة عشر خطوه»، هرچند می فرماید: احتیاط و شرط احتیاطی این است که پانزده قدم روی زمین راه برود تا تطهیر به وسیله ارض انجام بشود.

دلیل کفایت مسمی مشی اطلاقات است

در این رابطه باید توجه کرد که آن مطلب اول که فرمودند: مسمای مشی کافی است، این حکم دلیلش چه باشد؟ می فرمایند که کفایت مسمی مقتضای اطلاقات ادله است. نصوصی که در وسائل در باب 32 ابواب نجاسات گفتیم اطلاق داشتند و مقتضای اطلاق همین است که اکتفاء بشود به مسمای مشی. یک قدم، دو قدم را مثلاً عرف مسما ندانند، چهار پنج قدم بیشتر یا ده پانزده قدم راه برود انسان، در عرف گفته می شود که این مشی است. مسما عرفاً صدق کند. قطعاً یک قدم تا دو قدم را عرف مشی حساب نمی کند. اطلاق این را اقتضاء می دارد.

مدرک پانزده قدم و مسائل مربوط به آن

اما در برابر احتیاطی که اعلام شد، در صحیحه احوال از امام صادق آمده است «فی الرجل یطأ علی الموضع الذی لیس بنظیف» تا آنجا که آقا می فرماید: «لا بأس اذا کان خمسة عشر

ذراعاً أو نحو ذلک».[1] در اینجا به خمره عشر ذراع تصریح شده و سند روایت هم صحیح است و قسمت صدر روایت هم که مستند حکم است. در انتهایش که تصریح شده باشد درست است. اگر سوال بشود که ما اطلاقات داشتیم، جوابش این است که اگر اطلاق بود در نصوص و تقیید بود، طبیعتاً جای حمل مطلق بر مقید است. در صورتی که در نصوصی که همه مثبتات باشد تعارض به ایجاب و سلب نباشد، اگر یک نص مبین است و دیگری مجمل، جایی برای تعارض وجود ندارد. مبین شارح است. اگر یک نص مقید به یک قید اضافی و بقیه آن قید را نداشته باشد، طبیعتاً بقیه حمل می شود به همان مقید. این قانون اصولی است و اشکالی هم در آن نیست. بنابراین می فرمایند: مشی پانزده قدم، البته درباره پانزده قدم بودن آن سید الحکیم و سیدنا الاستاد اشکالی دارند و آن این است که سید طباطبایی یزدی قدس الله نفسه الزکیه که پانزده خطوه گفته است، خطوه در نصوص نیامده، در نصوص ذراع آمده. و ذراع با خطوه فرق دارد اندازه اش. یک و نیم برابر می شود خطوه نسبت به ذراع. تحقیق این است که اشکالی به نظر نمی رسد، برای اینکه تعبیر عرفی و تسامحی است. ذراع اندازه گیری توسط دست است و قدم اندازه گیری به توسط پا. یک اندازه گیری دست ترجمه و تبدیل شده است به اندازه گیری پا، اشکال آنچنانی نیست. مخصوصاً پس از آنکه گفتیم این اندازه گیری ها یک اندازه گیری و تحدید قطعی نیست بلکه شرحش را می دهیم که در حقیقت می تواند قید غالبی باشد. در هر صورت اشکال خطوه و ذراع اشکالی نیست که در حقیقت قابل توجه به نظر برسد براساس نظر ما. مطلب این شد که در این صحیح پانزده ذراع آمده و چرا به این نص ما عمل نکنیم و چرا حکم را براساس مدلول این نص اعلام نکنیم؟ محققین از جمله سید الحکیم و سیدنا الاستاد و حتی صاحب جواهر نظر این است که مسمای مشی کافی است، اکثر هم بر این اند برای اینکه اطلاقات نصوص از یک سو و از سوی دیگر صحیح زراره روایت هفت این باب ظهورش در کفایت مسمای مشی اقوی به نظر می رسد نسبت به ظهور ذیل صحیحه احوال در تحدید به پانزده قدم. برای اینکه در آن صحیحه آمده است که «لکنه یمسحها حتی یذهب اثرها»، این یک اطلاقی است که در حقیقت مطلق مشی را ضمناً اعلام می کند. یک اطلاقی است که نزدیک به ظهور در کفایت مطلق مشی است. «یمسحها حتی یذهب»، این ظهوری در مسح و مشی دارد تا اذهاب اثر بشود. این ظهور اقوی است. چون همین ظهور است و احتمال خلاف عقلایی ندارد. اما حدیث احوال احتمال معنای دیگری دارد که تحدید نباشد و احتمال دارد که حمل به غالب بشود یا حمل به متعارف بشود. اگر سوال بشود که چقدر راه برود؟ عرفاً ده پانزده قدم. این یک اصطلاح متعارفی است که راه رفتن را و صدق مشی در ده پانزده قدم است. نشان می دهد که این مسئله اشاره داشته باشد به قید غالبی یا اشاره داشته باشد به صدق عرفی مشی. و مضافاً بر این یک کلمه ای در ذیل این حدیث متضمن پانزده قدم آمده که نشان می دهد این پانزده قدم قید نیست که آمده «أو نحو ذلک». پس منحصرأ پانزده قدم خصوصیت ندارد و قطعاً باید به عنوان طریق در نظر بگیریم. «أو نحو ذلک» هم نشان می دهد که اشاره است به معنا و صدق عرفی مشی. ده پانزده قدم یا کمتر زیادتر، أو نحو ذلک. بنابراین با توجه به ظاهر نص که پانزده ذراع ذکر شده است، اعلام می شود که احتیاط مستحبی آن است که پانزده ذراع مشی صورت بگیرد. هرچند از لحاظ ادله همانطور که گفته شد دلیلی که ما ملتزم بشویم به آن تحدید خاص وجود ندارد.

اشکال است در مجرد تماس بدون مسح و مشی

بعد در ادامه می فرماید: «و فی کفایه مجرد المماسّه من دون مسح أو مشی اشکال». می فرماید: در مطهریت ارض مجرد مماسّه یعنی فقط تماس بگیرد و مالیده نشود و راه نرود، این تماسّ جدا از مالیدن و راه رفتن که مجرد مسّ یعنی تماس گرفتن ته کفش با روی زمین. اگر چنین اتفاقی بیافتد که مجرد تماس باعث ازاله بشود «فیه اشکال» که مطهریت صورت می گیرد یا نمی گیرد. سیدنا الامام الخمینی قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: این اشکال را باید به طور جدی تلقی کرد و احتیاط ترک نشود به وسیله تماس به زمین تطهیر حاصل نمی شود. برای اینکه اولاً مجرد تماس فرض بسیار نادری است که به وسیله مجرد تماس ازاله صورت بگیرد. و ثانیاً نصوصی که آمده است این نصوص ظهور و انصراف دارد به مسح و مشی. اصلاً محض تماس را شامل نمی شود. و ثالثاً در نصوص دیدیم که به مسح و مشی تصریح شده است که صحیحه محمد بن مسلم و حسنه معلى بن خنيس که «أمرّ علیه حافياً» که ظهور در مشی دارد. و در صحیحه محمد بن عبدالله حلبی که در آمده بود «ان بیننا و بین المسجد زقاقاً قدراً فقال لا بأس». در ذیل این حدیث آمده بود «ان الارض تطهر بعضها بعضاً». و از ظهور این حدیث استفاده می کنیم که باید مشی و مسح صورت بگیرد. مجرد مساس کافی نیست. لذا در روایت حفص بن ابی عیسی آمده است «و مسحته»، و در صحیحه زراره آمده است «ولکن یمسحها»، اینها تصریح به مسح شده است و مساس و تماس خالی از مسح و مشی کافی نیست. و همچنین ارتکاز عرفی پاک شدن کفش به محض گذاشتن و قرار دادن روی زمین صورت نمی گیرد. براساس این ادله که گفته شد، به طور قطع اعلام می شود مساس بدون مشی و مسح کافی نیست. و همینطور می فرماید: «و کذا فی مسح التراب علیها»، به این صورت که ته کفش آلوده شده، کفش را می گذارید زمین، خاک به ته کفش می مالید، کفش ثابت است، ته کفش را با دست پر از خاک به ته کفش می مالید که مسح التراب علیها باشد. این هم کافی نیست. برای اینکه گفته می شود که نصوص انصراف دارد به مسح رجل و مشی نه به مسح تراب بر رجل و حذاء. اولاً انصراف و ثانیاً فهم عرف و ارتکاز عرفی و ثالثاً سیدنا می فرماید: در تطهیر ارض گفتیم و در چند نص هم آمده بود در نص دو و سه و چهار باب 32 از ابواب نجاسات «الارض تطهر بعضها بعضاً»، خود ارض باشد و اگر چیزی را از زمین بگیرید معنایش این می شود که تطهیر و ازاله شده من الارض، یعنی اجزای ارض را گرفتیم وسیله تطهیر قرار دادیم. این تطهیر بالارض نیست بلکه تطهیر بشئ من الارض است. خلاف نص می شود و چون مطلب و حکم خلاف قاعده است، فقط ما به همان مفاد نص اکتفاء می کنیم که عبارت است از مسح پا و کفش به زمین نه مالیدن خاک به روی پای متنجس و یا ته کفش آلوده که بالعکس بشود. تا اینجا از لحاظ نصوص و ادله مسح تراب، اگر علمی فکر کنیم و تعبیدی فکر نکنیم فرق نمی کند. کفش بالا باشد یا پایین، فرقی به بالا و پایین بودن است. کفش را پایین قرار بدهیم خاک مثل خشت را روی آن می مالیم و یا عکس آن که خشت را زمین می گذاریم و ته کفش را می مالیم، از نظر علمی فرق نمی کند. این مطلب از نظر علمی فرق نمی کند. منتها ما چون که جایی نص داشته باشیم، جمود به نص وظیفه ماست. ما در فقه دنبال فلسفه نمی رویم، در فقه دنبال تعبد می رویم. شرع می گوید که پا مالیده بشود.

ممکن است که یک حکمت نوعیه داشته باشد و بدون حکمت هم نیست که نوعاً صلاح و درست هم این است و ارتکاز هم این است و انصراف به این دارد و رأی فقهاء این است. بنابراین با مالیدن خشت و خاک روی ته کفش متنجس تطهیر به وسیله ارض محقق نمی شود.

صدق زمین کافی است

بعد می فرماید: «و لا فرق فی الارض بین التراب و الرمل و الحجر الأصلی»، می فرماید فرق در زمین بین خاک و شن و سنگ اصلی، سنگ مصنوعی نباشد، فرق نمی کند صدق زمین می کند. «بل الظاهر کفایه المفروشه بالحجر»، زمینی که با سنگ، سنگ فرش شده «بل بالآجر و الجص و النوره»، بلکه به آجر و گچ و نوره اگر زمین روی آن فرش شده باشد و یک لایه روی زمین قرار گرفته باشد برای ساخت و ساز این هم اشکالی ندارد. زمین صدق می کند و جایی برای شبهه و اشکال نیست. «نعم یشکل کفایه المطلی بالقیر» یعنی روکش اسفالت، این اشکال دارد که صدق زمین نمی کند. زمین به معنای مطهر نیست. «أو المفروش باللوح من الخشب مما لا یصدق علیه اسم الارض»، منظور از لوح تخته چوب ها که کف زمین گذاشته شود. یک لایه از چوب گذاشته شده باشد، روی آن اگر آدم راه برود و ازاله نجاست بشود مطهریت ارض ثابت نیست، چون صدق ارض نمی کند.

الوضع علی الارض و فی الارض فرق دارد

سوال: در گذاشتن مواضع سبعة بر زمین اینها صدق ارض می کند، چرا اینجا صدق ارض نمی کند؟

جواب: الوضع علی الارض و المشی علی الارض و المسح فی الارض، اینها فرق می کند. در مواضع سجود گذاشتن مواضع سبعة در زمین است و از زمین بالا نباشد و اتکاء و اعتماد به زمین است. در این وضع یعنی اتکاء و اعتماد به زمین فاصله تا چهار انگشت فرق نمی کند. و اما مطهریت ارض که خود ارض مطهر است ارض بما هو ارض بمعنی الکلمه این ارض که مطهر است باید عرفاً صدق ارض بکند. لذا خود سجده وضع الجبهه علی الارض به فرش صدق نمی کند. و اما قیر را گفتیم که سجده بر آن جایز نیست و بر گچ جایز است که جزء ارض به حساب می آید و تیمم هم می شود با گچ کرد. می فرماید: «و لا اشکال فی عدم کفایه المشی علی الفرش و الحصیر و البواری»، مشی بر فرش، کف پا آلوده شده روی فرش راه برود و فرش هم روی زمین است، این صدق ارض نمی کند. حصیر هم همینطور. حصیر و بواری تقریباً عطف تفسیری است، حصیر همان بوریا است. «و علی الزرع و النباتات» هم اشکال دارد «الا أن یکون النبات قليلاً بحيث لا یمنع عن صدق المشی علی الارض»، گیاه خیلی کمی است که دیگر مانع از تماس پا بر زمین نمی شود و پا گذاشتن روی زمین با آن مقدار گیاه مختصری که زیر پا می شود، به صدق مشی بر ارض صدمه ای وارد نکند. اینها براساس قاعده است که صدق ارض بکند و اگر صدق ارض نکند اشکال دارد.

آیا در مطهریت ارض رطوبت متنجس لازم است؟

«و لا یعتبر أن تكون فی القدم أو النعل رطوبة و لا زوال العین بالمسح أو المشی و ان کان الاحوط». در مطهریت آنچه ملا حظہ می شود این است که ازاله است و تطهیر. ازاله

نجاست صورت بگیرد و تطهیر شرعی. ازاله نجاست فرع وجود نجاست است. رطوبتی از نجس مثلاً در کف پا وجود داشته باشد یا عینی از نجس در ته کفش موجود باشد تا توسط مشی و مسح ازاله صورت بگیرد. چون معنای تطهیر عرفی ازاله و انقضاء است. بنابراین باید کسی که راه می رود روی زمین ته کفش او متنجس شده، آن نجاست و رطوبت آن نجاست موجود باشد تا توسط راه رفتن خشک شود که ازاله شود آنگاه چند قدمی راه برود که صدق مشی بکند تطهیر محقق می شود. این طبیعت کار است. اما گفته می شود که اطلاق نصوص اقتضاء می کند که لازم نیست رطوبت وجود داشته باشد. متنجس باشد، ته کفش متنجس است و کف پا متنجس است، حالا آن متنجس عین نجاست قبلاً ازاله شده به توسط آفتاب یا مرور زمان یا توسط خرقة پارچه ای، اطلاق نصوص اقتضاء می دارد که متنجس و ته کفش و کف پا که نجس بشود بعد از تحقق نجاست و ازاله عین، به توسط راه رفتن و مشی و مسح در زمین پاک می شود. آن رطوبت و اثر قبل از مشی و مسح موجود باشد یا برطرف شده باشد، دخی در تحقق طهارت ندارد به مقتضای اطلاقات. هرچند طبیعت کار و صدق عرفی و مصداق اتمّ این مورد این است که رطوبتی که از نجاست به ته کفش رسیده، به وسیله راه رفتن و مشی در زمین آن رطوبت ازاله شود آنگاه مشی صورت بگیرد تا تطهیر به وسیله ارض محقق بشود. لذا سید می فرماید که «لا. يعتبر أن تكون في القدم أو النعل رطوبة و لا. زوال العين بالمسح أو المشي و ان كان احوط». احوط آن را گفتیم که مقتضای فهم عرف بر تطهیر ازاله است. اگر ارض مطهر است ازاله هم بکند. براساس این فهم عرف احوط این است که ته کفش و کف پا رطوبتی از نجاست داشته باشد به توسط مسح و مشی ازاله بشود، آنگاه مطهریت صورت می گیرد. اما شرط بعدی «و یشرط طهاره الارض و جفافها».

[1] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 2، ص 1046، ابواب نجاسات، ب 32، ح 1، ط اسلامیة.